

کمپین نفوذ بی سابقه اسرائیل در امریکا

■ مایکل ولاهوس*

جورج واشنگتن در پیام خداحافظی اش به ملت (امریکا)، یک هشدار ویژه را گنجاند: «در برابر مرگ‌ها و نیرنگ‌های مودیانه نفوذ خارجی (هموطنانم از شما می خواهم سخنانم را باور کنید) باید همیشه حساسد و حساسیت مردم آزاد هشیار باشد؛ زیرا تاریخ و تجربه نشان داده که نفوذ خارجی یکی از دشمنان مرگبار حکومت‌های) جمهوری است.»

گفته می‌شود نفوذ اسرائیل بر امور نظامی و سیاست خارجی امریکا منحصر به فرد است؛

هیچ کشور کوچک دیگری در دوران مدرن چنین میزان کنترلی بر امور یک ابر قدرت نداشته است. این ادعایی نگران کننده است، اما آیا درست است؟

بی‌تردید قدرت‌های خارجی در تاریخ کوشیده‌اند بر سیاست امریکا اثر بگذارند، مسیر آن را تغییر دهند یا حتی آن را در جهان تحت کنترل خود در آورند، اما هیچ کدام هرگز به اندازه نفوذ مداوم اسرائیل بر مراکز قدرت واشینگتن نزدیک نشده‌اند این تسلط پیچیده، نسل‌ها ادامه یافته و بارها مانع از آن شده است که امریکا مطابق منافع امنیتی خودش، چه در سیاست داخلی و چه خارجی عمل کند.

یک تحلیل مقایسه‌ای لازم است تا بتوانیم بزرگی ماجرا را در ک کنیم. بیایید به چهار نمونه از دخالت قدرت‌های خارجی در سیاست امریکا نگاه کنیم. این تلاش‌ها تا چه حد تهاجمی بودند؟ چه میزان امنیت امریکا را تهدید کردند و آیا نهایتاً حاکمیت امریکا آسیب دید؟ تنها پس از این مقایسه می‌توانیم ابعاد عملیات نفوذ اسرائیل امروز را بسنجیم.

■ **تلاش فرانسه برای دستکار «مشتوری ضعیف‌تر»**

فرانسه بوریون (دوره سلطنت خاندان بوربون) نقش تعیین کننده‌ای در استقلال امریکا در ۱۷۸۳ داشت. ۱۰ سال بعد، فرانسه در گیر انقلاب شد و به دست قدرت‌های سلطنتی اروپا مورد تهاجم قرار گرفت. فرانسه در نومیودی، تلاش کرد مشتوری سابق خود ایالات متحده را با کمک یار کمکی شارل ژنه (دپلمات) به امریکا اعزام شد تا واشینگتن کمک بگیرد، اما او امریکایی‌ها را به داستان کشتی‌های خصوصی برای یورش به کشتنی‌های اسپانیایی و اسپانیایی‌ها

در حالی که واشینگتن در جنگ اروپایی طرفی اعلام کرده بود، این تلاش، آشکارا کوششی برای کشاندن امریکا به جنگ بود. واشینگتن البته سریعاً ژنه را کنار زد؛ با این حال، امریکا همچنان از رابطه دوستانه با فرانسه بهره برد. خرید لوئیزیانا و سپس ورود به جنگ ۱۸۱۲ علیه بریتانیا در باور به پیروزی ناپلئون

■ **پرونده**

نمونه‌هایی از این سایه بلند و در عین حال سودمند فرانسه بر راهبرد امریکا بودند؛ سباهای که پس از یک نسل محوشد.

■ **استفاده بر بناتیا و فرانسه از ایالات‌های کنفدرالی**

در جنگ داخلی امریکا، بریتانیا از طریق نیابتی‌های خودش که همان ایالات‌های کنفدراسیون بودند، علیه ایالات متحده دست به جنگ زد. یک میلیون قیضه تفنگی که بر بناتیا به جنوبی‌ها تحویل داد، باعث تداوم مقاومت آنها شد. همچنین ناوهای زرهی بر بناتیا که سال‌ها در بر مودا مستقر بودند، محاصره شمال را ضعیف کردند. هدف

استراتژیک بر بناتیا، مثل هدف امروز امریکا در جنگ اوکراین بود؛ قطع کردن پای یک رقیب بزرگ قدرت.

این دستکاری دو گانه بود؛ مسلح کردن جنوب و همزمان واداشتن شمال به پذیرش نفوذ آنها؛ زیرا هر گونه مقاومت می‌توانست ایالات متحده را وارد جنگ جهانی با بریتانیا و فرانسه کند. فرانسه هم صرفاً نقش یار کمکی را ایفا می‌کرد و از جنگ داخلی برای حمله به مکزیک استفاده کرد، اما در عمل فرصت

بر بناتیا به سرعت از میان رفت تا اینکه در سال ۱۸۶۴ شکست جنوب آشکار شد و لندن و پاریس ناچار به عقب‌نشینی شدند.

■ **بر بناتیا برای مانده قدرت نوظهور را تحلیل کرد**

با آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، متفقین کاملاً به تولیدات جنگی امریکا وابسته بودند. میلیون‌ها گلوله، تفنگ و موادمنفجره ساخت امریکا برای ادامه جنگ حیاتی بود. طبقه حاکم بر بناتیا با نومیودی کوشید امریکا را مستقیم وارد جنگ کند و برای این هدف، همه ابزارهای خاکستری را به کار گرفتند؛ تبلیغات اغراق آمیز، افشایگری‌های اطلاعاتی و احتمالاً عملیات پرچم دروغین. موفق‌ترین عملیات اطلاعاتی مربوط به تلگرام زیمرن-رود که توازن را بر هم زد و امریکا را به زور به جنگ جهانی اول کشاند.

در جنگ جهانی دوم، تلاش‌های بریتانیا و چرچیل برای کشاندن امریکا از سال ۱۹۱۷ هم فریگیرانه‌تر بود؛ با این حال، به دلیل حمایت پرشور روزرولت، دیگر نمی‌توان آن را صرفاً «دستکاری» نامید.

■ **تحریک شوروی در مانده**

اتحاد شوروی دوران استالین که در سطح جهانی از نظر صنعتی و منزوی در سطح جهانی عقب مانده بود، پس از ۱۹۲۳ در دولت «پیشرو» روزولت یک همیار پیدا کرد. پس از فروپاشی شوروی و گشوده‌شدن بخشی از آرشوها مربوط به در دهه ۱۹۹۰ روشن شد که صدها مأمور امریکایی وابسته به مسکو در سطوح بالای دولت امریکا حضور داشته‌اند. ایالات متحده امتیازات بزرگی هم به شوروی

طوفان ژئوپلتیک در گرینلند



است. لارس لو که راسموسن، وزیر امور خارجه دانمارک در اظهاراتی به رسانه‌های محلی گفت: «گرینلند متعلق به مردم گرینلند است و سرنوشت آن را خودشان تعیین می‌کنند، نه قدرت‌های خارجی.» این بیانیه در واکنش به اظهارات دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا بود که بار دیگر پیشنهاد خرید گرینلند را مطرح کرده و آن را برای «امنیت اقتصادی و ملی امریکا» حیاتی خوانده بود.

■ **منابع معدنی و نفوذ استراتژی یک**

رقابت بر سر سر گرینلند تنها به مسائل نظامی محدود نمی‌شود. چین که در حال حاضر بزرگ‌ترین ذخایر عناصر کمیاب خاکی جهان را در اختیار دارد، از مدتها پیش به دنبال سرمایه‌گذاری در پروژه‌های معدنی گرینلند

است. لارس لو که راسموسن، وزیر امور خارجه دانمارک و سفیر ایالات متحده را به دلیل گزارش‌هایی مبنی بر عملیات مخفیانه‌ها در امریکا در گرینلند احضار کرد. بر اساس گزارش رویترز، این عملیات‌ها شامل تلاش‌هایی برای نفوذ در تصمیم‌گیری‌های محلی و کنترل پروژه‌های معدنی بوده است. این اقدام دانمارک که به ندرت در برابر متحد نزدیک خود چنین موضع قاطعی می‌گیرد، نشان دهنده نگرانی عمیق کپنهاگ از دخالت‌های خارجی در سرزمینی است که از نظر حقوقی و سیاسی به آن وابسته و بزره در فناوری‌های روز حیاتی هستند



داده بود: ۱) خشنیدن کامل بدهی جنگی روسیه از جنگ جهانی اول که مقدار آن، ۱۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی امریکا بود؛ ۲) دادن دسترسی به بهترین فناوری هوانوردی امریکا (۳) تشویق شرکت‌های بزرگ امریکایی به ایجاد و اداره صنعت شوروی. افزون بر این، شوروی توانست بمب اتم و سیستم بر تاب آن (بمب‌افکن B-۲۹) را بدزدند که این امریکای برای ادامه جنگ حیاتی بود.

■ **جمع‌بندی**

تمام این تلاش‌ها ویژگی‌های مشترکی داشتند و آن اینکه ماهیت کوتاه‌مدت و بحران‌محور داشتند.

پس از پایان بحران، نفوذی از میان می‌رفت و حتی واکنش منفی ایجاد می‌کرد. همه اینها هر چند بر فریکارانه و زبان‌بار بودند، اما در مقایسه با کنترل استراتژیک اسرائیل بر امریکا در ۸۰ سال گذشته ناچیز می‌نمایند. عملیات اسرائیل بر خلاف گذشته، ریشه در ایدئولوژی دارد. پروژه «اسرائیل بزرگ» هدفی مسیح‌گرایانه و درامدزاست که حزب لیکود و حامیان جمهوری‌خواه امریکایی‌اش –از جمله مایک جانسون رئیس مجلس و چهره‌هایی مانند مایک هاکابی، با جدیت آن را دنبال می‌کنند.

سه جریان مسیح‌گرای در امریکا این روند را تقویت کرده‌اند: اول، نئومحافظه‌کاری سکولار که افرادی مانند پرل و ولفویئرت نماینده آن بودند. آنها اسرائیل را در چارچوب مأموریت جهانی امریکا جزو منافع قدرتمند امریکا می‌دانستند. بعد، بلوک «مسیحیان

صهیونیست» آمدند که در دولت ترامپ جایگاهی بر جسته یافتند.

و نهایتاً لابی سازمان یافته و ثروتمند اسرائیل که اکنون بر کاخ سفید و کنگره سلطه دارد. اینها با هم به خواهم قدرتمندی برای حمایت از چشم‌انداز «اسرائیل بزرگ» و دولت اسرائیل تبدیل شده‌اند که نزدیک به ۵۰ سال تحت سلطه حزب راست‌گرای لیکود بوده است.

بنابراین، برخلاف عملیات نفوذ خارجی قبلی در تجربه امریکا، هیچ وضعیت کوتاه‌مدتی وجود ندارد. اسرائیل به برنامه طولانی خود متعهد و به شدت مصمم است که امریکا را با خود همراه کند. جنگ ابدی آن با اسلام و آنچه «تروریسم» می‌نامد، به یک مبارزه طولانی اشاره دارد. در واقع، اسرائیل برای قرن‌ها جنگ ابدیده شده است. این امر پیامدهای گسترده و خطرناکی را در خود جای داده است.

تمام عملیات نفوذ خارجی که با موارد تاریخی بر جسته شد، وابسته به پذیرش داوطلبانه طرف مقابل بوده‌اند. امریکایی‌ها واقعاً با فرانسه انقلابی هم‌مدی می‌کردند. هم‌ران کنفدراسیون واقعاً معتقد بودند که طبقه حاکم بر بناتیا، با حداقل کینگ کاتن دوست آنهاست. رؤسای جمهور وودرو ویلسون و فرانکلین دی. روزولت از متفقین حمایت می‌کردند، نه از قدرت‌های مرکزی. رژیم فرانکلین دی. روزولت پر از «همسفرانی» بود که مشتاق بودند با سرخ‌ها علیه فاشیست‌ها متحد شوند.

در مقابل، نابودی غزه به دست اسرائیل – جنگی برای «فتح، اخراج و اسکان» است که به طور فزاینده‌ای از طرف امریکایی‌ها، از جمله اکثریت یهودیان امریکایی، مورد انتقاد است. با این حال، پاسخ حامیان «اسرائیل بزرگ» تلاش برای جرم‌انگاری انتقاد از اسرائیل به‌عنوان «ضدیهودیت» است. اقدامی که آزادی‌های امریکایی را هدف می‌گیرد. چنین استراتژی اکنون مستلزم این است که مجریان قانون طوری اعمال قانون کنند، آزادی امریکایی‌ها یا به عبارت دیگر، هویت امریکایی حفظ شود.

از این رو، این کمپین نفوذ از سوی یک قدرت خارجی از نظر منانه و موفقیت بی‌سابقه است و حاکمیت ملی را بیش از هر زمان دیگری در تاریخ امریکا تهدید می‌کند.

استاد سابق جنگ و استراتژی در دانشگاه جانز هاپکینز و کالج جنگ نیروی دریایی امریکا متنب: Responsible Statecraft. Sept. ۱, ۲۰۲۵

■ **روا زندگی**

در دنیای پیچیده روابط بین‌الملل، هند به عنوان یکی از قدرت‌های نوظهور آسیایی، همواره تلاش کرده سیاست خارجی خود را بر پایه اصل «استقلال استراتژیک» بنا کند. این اصل که ریشه در دوران جنگ سرد دارد، به هند اجازه می‌دهد بدون وابستگی کامل به هیچ‌یک از قدرتی، منافع ملی خود را پیگیری کند. با این حال، در سال‌های اخیر به ویژه از سال ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵، شاهد تحولاتی هستیم که نشان‌دهنده تغییر در رویکرد هند نسبت به چین و روسیه است. این تغییر که می‌توان آن را «تردیکی استراتژیک» نامید، عمدتاً ناشی از فشارهای فزاینده ایالات متحده امریکا بر هند در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و امنیتی است. فشارهای امریکا، از جمله اعمال تعرفه‌های سنگین بر کالاهای هندی، تحریم‌های مرتبط با خرید نفت روسیه و انتقادهای حقوق بشری، هند را در موقعیتی قرار داده که برای حفظ تعادل، به سمت همکاری بیشتر با چین گرایش پیدا کند. این تحول نه تنها بر روابط دوجانبه هند و چین تأثیر گذاشته، بلکه بر توازن قدرت در آسیا و جهان نیز اثرگذار است، در حالی که ایالات متحده تلاش می‌کند هند را به عنوان رزنه‌ای مقابل چین در استراتژی «ایندوپاسیفیک» خود قرار دهد، فشارهای اقتصادی و سیاسی واشینگتن نتیجه معکوس داده و هند را به سمت یکن سوق داده است.

■ **فشارهای امریکایی بر هند**

یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های فشار امریکا بر هند، حوزه اقتصادی است. دولت ترامپ، سیاست‌های تعرفه‌ای سختگیرانه‌ای علیه هند اعمال کرده است. برای مثال، در اوایل سال ۲۰۲۵، ایالات متحده تعرفه‌های ۵۰ درصدی بر واردات کالاهای هندی اعمال کرد که این اقدام به عنوان مجازاتی برای ادامه خرید نفت روسیه از سوی هند توصیف شده است. این تعرفه‌ها نه تنها بر صادرات هند به امریکا تأثیر منفی گذاشته، بلکه زنجیره تأمین جهانی را دچار اختلال کرده است. هند که دومین شریک تجاری چین پس از امریکاست، حالا با چالش‌های اقتصادی روبه‌رو شده که آن را به سمت بازارهای جایگزین، از

آسیا دارد. هند که در حال از دست دادن نفوذ در همسایگان مانند بنگلادش و سریلانکا به چین است، حال تلاش می‌کند طی همکاری مستقیم با پکن، موقعیت خود را تقویت کند. با وجود اینکه هنوز تنش‌های مرزی وجود دارد، اما فشارهای امریکا گزینه دیگری باقی نگذاشته است. در سطح جهانی، این تحول توازن قدرت را تغییر می‌دهد. ایالات متحده که هند را به عنوان وزنای مقابل چین می‌دید، حالا با یک اتحاد بالقوه روبه‌روست که این امر می‌تواند به تشکیل یک بلوک ضدغربی منجر شود، جایی که هند، چین و روسیه نقش کلیدی ایفا می‌کنند. با وجود مزایا، این نزدیکی چالش‌هایی دارد. هند همچنان با چین بر سر مرزها اختلاف دارد و باید مراقب وابستگی اقتصادی باشد، اما فرصت‌ها بیشتر است؛ دسترسی به فناوری چینی، بازارهای جدید و تقویت موقعیت در سازمان‌های چندجانبه. فشارهای امریکا، هند را مجبور به تنوع‌بخشی کرد است. این سیاست‌ها در نهایت، فشارهای امریکا در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی، عامل اصلی نزدیکی هند به چین بوده است. تعرفه‌های سنگین تحریم‌ها و انتقادهای حقوق بشری، هند را به سمت همکاری با پکن سوق داده، جایی که هر دو کشور منافع مشترکی در برابر یکجانبه‌گرایی امریکا دارند. این تحول، نه تنها روابط دوجانبه را تغییر داده، بلکه بر توازن جهانی قدرت نیز تأثیر گذاشته است. هند با حفظ استقلال استراتژیک، می‌تواند از این شرایط برای تقویت موقعیت خود استفاده کند. اما باید مرصک‌ها باشد. آینده نشان خواهد داد که آیا این نزدیکی پایدار خواهد بود یا خیر، اما در حال حاضر واضح است که سیاست‌های امریکا نتیجه معکوس داده است.



جمله چین هدایت می‌کند، زیرا هر دو کشور از سیاست‌های تجاری امریکا آسیب دیده‌اند. در واقع، چین با تعرفه‌های تا ۱۴۵ درصدی روبه‌روست که این اشتراکات، در آسیب‌پذیری، زمینه‌ای برای همکاری فراهم کرده است. هند که اقتصادش بر پایه مصرف داخلی استوار است، نمی‌تواند این فشارها را نادیده بگیرد. نتیجه این است که تجارت با چین افزایش یافته و هند به عنوان یک شریک اقتصادی معتبر برای پکن ظاهر شده است. همچنین، هند به رغم تحریم‌های غربی، خرید نفت روسیه را ادامه داده و این امر به حفظ اقتصاد روسیه کمک کرده است. اما امریکا، هند را به عنوان یک هدف آسان‌تر نسبت به چین انتخاب کرده؛ زیرا تحریم چین می‌تواند اختلالات جهانی ایجاد کند. این تبعیض هند را متقاعد کرده که واشینگتن نه یک شریک برابر، بلکه با یکجانبه‌گرایی به دنبال تحمیل اراده خود است.

فشارهای امریکا محدود به اقتصاد نیست، در حوزه سیاسی، ایالات متحده انتقادهای شدیدی از سیاست‌های داخلی هند، به ویژه در زمینه حقوق بشر و مسائل کشمیر مطرح کرده است. این انتقاده‌ها که گاهی با حمایت از گروه‌های جدایی‌طلب همراه است، هند را در موقعیتی دفاعی قرار داده است. علاوه بر این، روابط نزدیک امریکا با پاکستان که رقیب سنتی هند بوده، فشار امنیتی بیشتری ایجاد کرده است.

در نهایت، فشارهای امریکا در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی، عامل اصلی نزدیکی هند به چین بوده است. تعرفه‌های سنگین تحریم‌ها و انتقادهای حقوق بشری، هند را به سمت همکاری با پکن سوق داده، جایی که هر دو کشور منافع مشترکی در برابر یکجانبه‌گرایی امریکا دارند. این تحول، نه تنها روابط دوجانبه را تغییر داده، بلکه بر توازن جهانی قدرت نیز تأثیر گذاشته است. هند با حفظ استقلال استراتژیک، می‌تواند از این شرایط برای تقویت موقعیت خود استفاده کند. اما باید مرصک‌ها باشد. آینده نشان خواهد داد که آیا این نزدیکی پایدار خواهد بود یا خیر، اما در حال حاضر واضح است که سیاست‌های امریکا نتیجه معکوس داده است.

■ **در حالی که ایالات متحده تلاش می‌کند هند را به عنوان وزن‌های مقابل چین در استراتژی «ایندوپاسیفیک» خود قرار دهد، فشارهای اقتصادی و سیاسی واشینگتن نتیجه معکوس داده و هند را به سمت پکن سوق داده است**